

# حماسه و نافرمانی

- سرشناسه: دیویس، دیک، ۱۹۴۵-م.  
عنوان و نام پدیدآور: حماسه و نافرمانی: بررسی شاهنامه فردوسی / دیک دیویس؛ ترجمه سهراب طاوسی.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۰۰-۴  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: عنوان اصلی: Epic and sedition: the case of Ferdowsi's Shāhnāmeḥ, 1992.  
عنوان قراردادی: شاهنامه. شرح  
موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - نقد و تفسیر  
موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Criticism and interpretation  
موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - شاهان و فرمانروایان  
موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Kings and rulers  
موضوع: شعر فارسی - قرن ۴ق. - تاریخ و نقد  
موضوع: Persian poetry -- 10th century -- History and criticism  
شناسه افزوده: طاوسی، سهراب، ۱۳۵۹-، مترجم  
شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه. شرح  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ح ۸ ۹۲ / د ۴۴۹۵ PIR  
رده‌بندی دیویی: ۸۱/۲۱ ف  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۵۲۴۹۷۷

# حماسه و نافرمانی

## بررسی شاهنامه فردوسی

دیک دیویس  
ترجمه سهراب طاوسی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

***Epic And Sedition***

*The Case of Ferdowsi's Shahnameh*

Dick Davis

The University of Arkansas Press/

Fayetteville, 1992



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

دیک دیویس

حماسه و نافرمانی

بررسی شاهنامه فردوسی

ترجمه سهراب طاوسی

چاپ اول

۸۸۰ نسخه

۱۳۹۶

چاپ ترانه

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴-۳۰۰-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-278-300-4

*Printed in Iran*

برای افخم

که ایران را با او شناختم و شیفتهٔ شعرش شدم  
و برای فرزندانمان، مریم و مه‌ری.



## یادداشت مؤلف بر ترجمه فارسی

اکنون حدود سی سال از نوشتن حماسه و نافرمانی؛ بررسی شاهنامه فردوسی می‌گذرد. مانند خیلی چیزها که بعدها نقطه عطف زندگی مان می‌شوند، این کتاب نیز اتفاقی خلق شد. من در دهه ۷۰ میلادی در ایران انگلیسی و ادبیات انگلیسی تدریس می‌کردم و زمانی که می‌خواستم ایران را به مقصد زادگاهم انگلستان ترک کنم، جمعی از دانشجویانم سخاوتمندانه نسخه نه جلدی شاهنامه چاپ مسکورا به من یادگاری دادند. من تا آن زمان تنها بخش کوچکی از کتاب را خوانده بودم و وقتی خودم را دوباره در انگلستان یافتم، به پاس «قدردانی» از دانشجویانی که آن‌همه به من لطف داشتند، خواندن نظام‌مند تمام کتاب را از آغاز جلد اول تا پایان جلد نهم شروع کردم. به خاطر دارم که در ابتدا پیشرفتم بسیار کند بود و جلد اول زمان زیادی از من گرفت؛ اما همچنان که پیش می‌رفتم، با اصطلاحات و واژه‌های زبان فردوسی بیشتر آشنا می‌شدم، سرعت خواندنم بیشتر می‌شد به طوری که خواندن همه هشت جلد باقیمانده زمانی برابر با جلد اول گرفت. من فکر می‌کنم چون کتاب را به‌کندی و با تأنی بسیار خوانده‌ام قسمت بسیار مهمی از حیات ذهنی من شده است و من بسیار درباره آن اندیشیده‌ام. زمانی که در رشته ادبیات فارسی میانه در مقطع دکتری پذیرفته شدم، تصمیم گرفتم رساله دکتری‌ام را درباره شاهنامه بنویسم. ماحصل این رساله، که پس از آن هر از گاهی دستخوش بازنگری‌های اساسی و عمیق من شده، کتابی است که اکنون در دست شماست.

پس از حماسه و نافرمانی، مقالاتی در حوزه شاهنامه نوشته‌ام (مقالاتی که امیدوارم در قالب اثر دیگری به چاپ برسند؛ و به موضوعاتی چون ماهیت اسطوره رستم، دین در شاهنامه، مفهوم چالش‌برانگیز پهلوان در شاهنامه، نقش زنان در شاهنامه، کیفیت هنری روایت‌های ساسانی، و مانند این‌ها... می‌پردازند)، اما باور دارم که این کتاب نمونه روشنگری است از دیدگاه من درباره ساختارهای بنیادین و درونمایه‌های شاهنامه. پس از چاپ حماسه و نافرمانی همچنین شاهنامه را به انگلیسی ترجمه کردم (انتشارات میگ، ۲۰۰۶، و پنگوئن کلاسیک ۲۰۰۷، ۲۰۱۶) و روشن است که ترجمه ایده‌های تازه‌ای درباره متن به مترجم می‌دهد. من دریافته‌ام که ترجمه تأثیرگذاری دیگری دارد: خواننده‌ای که دست به ترجمه اثری می‌زند پس از آن دیگر برداشتی متفاوت با قبل دارد، یا جذابیت و گیرایی اثر در مقایسه با متن اصلی‌اش بسیار کاهش می‌یابد یا احترام خواننده به اثر به مراتب افزوده می‌شود. درباره شاهنامه بدون تردید مورد دوم درست است، و من هرچه پیرتر می‌شوم احساسم درباره عظمت کتاب و ناتوانی کلام ما در توصیف آن، در طول زمان، افزون می‌شود.

از آنجایی که خودم کتاب‌های چندی ترجمه کرده‌ام به‌خوبی آگاهم که ترجمه کاری است بس دشوار، طاقت‌فرسا و زمان‌بر. ترجمه خود ادبیات، با همه دشواری‌هایش، در پایان لذت و شمع خاصی دارد اما ترجمه نقد ادبی، یعنی نوشته‌ای درباره ادبیات و نه خود آن، خوب می‌داند صعب‌کاری است و من تنها می‌توانم مراتب قدردانی عمیق خود را برای انجام دادن این کار بسیار دشوار و زمان‌بر نثار سهراب طاوسی کنم. امیدوارم خوانندگان این ترجمه نیز مرا در قدردانی از مترجم خستگی‌ناپذیر حماسه و نافرمانی همراهی کنند.

دیک دیویس، کلمبوس، اوهایو،

یازدهم دسامبر ۲۰۱۶



## فهرست

۷	یادداشت مؤلف بر ترجمه فارسی.....
۱۱	مقدمه مترجم.....
۱۵	سپاسگزاری.....
۱۷	پیشگفتار.....
۴۳	مقدمه.....
۵۱	۱. آیا نافرمانی هست...؟.....
۷۹	۲. شاه و زبردست.....
۷۹	طرح مسئله: بهرام گور، مزدک، کاوه.....
۸۸	خاندان نریمان: سام.....
۹۵	خاندان نریمان: زال.....
۱۱۰	خاندان نریمان: رستم.....
۱۲۰	خاندان نریمان: نمایی کلی.....
۱۲۲	پیران و یسه.....
۱۲۷	ساسانیان: اردشیر.....
۱۳۱	ساسانیان: انوشیروان.....

- ۱۳۵ ..... هرمز، بهرام چوبینه و گردیه
- ۱۵۳ ..... نتیجه گیری: رستم و بهرام چوبینه
- ۱۵۹ ..... ۳. پدر و پسر
- ۱۵۹ ..... طرح مسئله: محبت پدران، خشونت پدران
- ۱۶۴ ..... سام و زال
- ۱۶۵ ..... رستم و سهراب
- ۱۷۱ ..... کاوس و سیاوش
- ۱۹۲ ..... گشتاسپ و اسفندیار
- ۲۲۶ ..... پدر و پسر: نمایی کلی
- ۲۳۷ ..... ۴. در چاه افراسیاب

## مقدمه مترجم

شاید ماندگارترین هدیه خداوند به کتاب حماسه و نافرمانی دادن نویسنده‌ای شاعر است. نویسنده در پس کلمات و روایت‌های شاهنامه نکته‌هایی کشف کرده که برای اندیشمندان قابل احترام شاهنامه پژوه تا به امروز رخ ننموده بود. من اساساً معتقدم که سه گروه از افراد جامعه برای کلمه و نحوه کاربرد زبان اهمیت و دقت زیادی قائل اند: حقوقدانان، که با کاربرد کلمه مناسب در زمان مناسب مرگ را به زندگی یا زندگی را به مرگ تبدیل می‌کنند؛ مداحان، که برای اتلاف وقت مجلس عزاکلمات مترادف را پشت هم ردیف می‌کنند؛ و شاعران، که با روان انسان بازی می‌کنند. به دلیل ضرورت کار کردن با کلمات، شاعران ناگزیرند زیر و بم و معانی گوناگون کلمه را بفهمند. اهمیت کتاب حماسه و نافرمانی به این دلیل است که شاعر/نویسنده آن در زیر ظاهر کلمات «پی آواز حقیقت» دویده است. در نگاه پسامدرن او، شاهنامه محصول یک فرامتن سیاسی-تاریخی است و فردوسی، نویسنده‌ای که در این فرامتن نفس می‌کشد، لاجرم از آن تأثیر پذیرفته و به حکم حکیم بودنش منتقد جدی زمانه خود است، اما به دلیل فضای سانسور ناچار بوده که سخن خود را در زیر روایت‌ها و گفتگوی شخصیت‌ها بیان کند. او محمود غزنوی، خوانش عربی از اسلام، ریاکاری عالمان، و حتی فقر خود را به نقد کشیده است. به نظر می‌رسد فردوسی مانند شکسپیر و هومر و قرن‌ها پیش از نیچه یا ویتگنشتاین متأخر پی به ماهیت استعاری زبان برده بوده است؛ این‌که

زبان و سیله بیان واقعیت نیست بلکه تفسیر ذهن گوینده است از واقعیت بیرون. بنابراین، در شاهنامه هیچ چیز آن‌گونه که می‌نماید نیست و در حین خواندن آن باید به قدرت گیج‌کننده قلم فردوسی هم توجه داشت که از کلمه‌ای که می‌گوید گاهی معنایی را مستفاد کرده که از چشم ظاهربین خواننده شتاب‌زده می‌گریزد. به گفته جان کیتس، شاعر دوست‌داشتنی دوره رمانتیسیسم انگلستان، «زیبایی در چشم نگاه‌کننده است.»

ترجمه این کتاب مانند رقصیدن با معشوق در شبی بهاری خاطره‌انگیز و دشوار بود، و درگیری من دقیقاً از سومین کلمه کتاب (sedition) آغاز شد. sedition را در فرهنگ لغات انگلیسی به فارسی فتنه، اغتشاش، آشوب، تحریک و نافرمانی ترجمه کرده‌اند. نویسنده، اما، از این کلمه چند منظور داشته که من به دلیل ناتوانی‌ام در شناخت زبان فارسی، بعد از مکاتبات طولانی با نویسنده، دم‌دست‌ترین و احتمالاً رساترین معادل را برگزیدم: نافرمانی. در نگاه اول این کلمه، همان‌طور که بخشی از کتاب را به خود اختصاص داده، به تهمرد خانانان نریمان از پادشاهان ایران اشاره دارد که این نافرمانی در شیب ملایمی از اطاعت مطلق سام تا سرپیچی آشکار فرامرز حرکت کرده است. با وجود این، این کلمه به نافرمانی یا ترفندی که فردوسی برای نقد شاه زمان خود به کار برده نیز اشاره دارد؛ یعنی فردوسی در زیر لایه‌های پنهان کتابی که علی‌القاعده باید مدح شاهان ایرانی باشد به نقد‌گزنده یکی از شاهان این سرزمین یعنی محمود غزنوی پرداخته است. دشواری‌هایی از این دست در طی ترجمه کتاب بارها ظرافت رقص و دشواری نیاززدن دل دلب‌شیرین حرکات را به ذهنم می‌آورد.

اما لازم است اشاره کنم که در مجلس رقص ترجمه این کتاب مهمانان عزیزی حضور داشته‌اند که هر کدام به ترفندی دست‌مراگرفته‌اند. اول از همه، استاد عزیزم دکتر نصرالله امامی که زحمت ویرایش کتاب را کشیدند و نکاتی را گوشزد کردند که از چشم من پنهان مانده بود، و سپس دکتر داود خزایی، پژوهشگر ادبیات عامه از هامبورگ که بارها مرا در ترجمه متن یاری کردند، و البته برادر بزرگ‌طبعم خسرو طاوسی که اگر تشویق‌های او نبود اصلاً قلم به نوشتن و ترجمه برنمی‌داشتم. همچنین از آقای دکتر جلال سخنور، و

## مقدمه مترجم ❖ ۱۳

دکتر علی طاوسی که هر کدام به نوعی دستی در این مجلس داشته‌اند، سپاسگزارم.

در پایان، ترجمه این کتاب تلاشی است برای زنده نگه داشتن خاطره خنده‌های «عبدالرضا»ی عزیز که مانند فرود سیاوش به سرعت برق اسیر تیر بی‌احساس سرنوشت شد. روح جاودان.

سهراب طاوسی، اردیبهشت ۹۵



## سپاسگزاری

این کتاب زندگی خود را اول بار به شکل پایان نامه دکتری دانشگاه منچستر آغاز کرد، از این رو می خواهم از استاد مشاورم نورمن کالدِر برای تشویق ها و حمایت هایش در زمان نوشتن نسخه آغازین پایان نامه تشکر کنم؛ همچنین مایلم از سندی مورتون، داور پایان نامه که مرا از اشتباهات دستوری رها کند، و نیز از محسن آشتیانی، جروم کلینتون، جین کارن، علی قیصری، ویلیام هانوی، مایکل هیلمن، گرویل لیندوپ، پُل لوفت، گلنار مولیگان، دونا استرالی و رضا نواب پور، که هر کدام به نحوی یاری ام داده اند، سپاسگزاری کنم – هرچند آگاهم که بسیاری از این افراد با برخی از نکته هایی که در این کتاب گفته ام موافق نیستند، اما این سپاس ادای دینی بایسته است که مرا از آن گزیری نیست.





## پیشگفتار

این کتاب پیش از هرچیز کوششی است برای تعدیل باوری عمومی دربارهٔ این‌که حماسهٔ بزرگ فارسی، شاهنامه‌ی فردوسی، از چه سخن می‌گوید. نوعی تبختر در این مسئولیت هست که کاملاً بدان آگاهم. صفت «عمومی» البته به معنای عمومیت داشتن بین آن‌هایی است که توانایی خواندن این کتاب را به فارسی دارند، زیرا خواندن شاهنامه در خارج از ایران به دلیل ترجمه‌های اغلب نادقیق رواج بسیار کمی دارد (این نابسندگی هم متنی است - بیشتر ترجمه‌های موجود از نسخه‌های نامناسب انجام گرفته‌اند - و هم ادبی است - خیلی از ترجمه‌های موجود به هیچ رو قابل خواندن نیستند). برای غریبه‌ای مانند من، یک غیرفارسی‌زبان، دانشجوی زبان و ادبیاتی که در اواخر بیست و اوایل سی سالگی خود به سراغ این دو آمده است، و کسی که به طور طبیعی نمی‌توانست به صورت غریزی همزمان با مکیدن پستان مادرش مقولات و تمایلات فرهنگی را که لازمهٔ خواندن شعر فارسی است دریابد، چنین مسئولیتی از نظر فرهنگی مانند عرض‌اندام جلو کاردان است.

اگرچه این حقیقتی است که شاهنامه اثری فرهنگی است و از نظر

وسعت تأثیر و نقش محوری‌ای که در تاریخ فرهنگ فارسی بعد از قرن یازدهم میلادی داشته با هومر در فرهنگ یونان قابل مقایسه است، همین فراگیری و تا حدی تقدس (و برای بعضی‌ها تقبیح آن) راه را برای اظهارنظر غریبه‌ها باز می‌گذارد.

شاهنامه در زبان فارسی بلافاصله به محبوبیت بالایی دست پیدا کرد و در عصر شکوفایی ناگهانی شعر روایی دوره فارسی میانه به سرعت جایگاهی ممتاز به دست آورد، و با وجود طولانی بودن بیش از حد، به طور گسترده‌ای بازنویسی شد، به طوری که مشکل کمبود نسخه وجود ندارد (اگرچه متأسفانه مشکل کمبود نسخه‌های اولیه وجود دارد). به دلیل دغدغه‌هایی مانند عنوان کتاب (معنای تحت‌اللفظی عنوان آن «کتاب شاهان» است) و موقعیت سیاسی ایران در قرون بعد از پیدایش اثر (این موقعیت محصول رقابت درباریان حریص بود - ایران به شکل بی‌ثباتی بین حکام محلی و سلسله‌های پادشاهی، که هر کدام دربار مخصوص به خود و تمایلات کشورگشایانه و یا امپراتوری داشتند، تقسیم شده بود) و همچنین ابزار بازنویسی نسخه‌ها در آن زمان (که معمولاً در کارگاه‌های دربار و به دستور پادشاهان انجام می‌گرفت) ناگزیر به این اثر به‌مثابه اثری در تمجید پادشاهی نگریسته شد. از آن‌جا که قسمت تاریخی شاهنامه سیاهه‌ای از پادشاهان ایرانی است و از آن‌جا که این کتاب در دربار و برای پادشاهان نسخه‌برداری می‌شده است (موضوع اغلب شاهانه‌اش آن را به اثر درباری ایدئالی تبدیل می‌کرد و فراوانی نسخه‌های مصور آن عالی‌ترین مثال برای مقوله چاپ کتاب در دوره میانه است)، و نیز از آن‌جا که عنوان کتاب به‌صراحت مهم‌ترین دغدغه آن را به ما می‌گوید، چگونه می‌توان آن را چیزی غیر از کتاب شاهان تصور کرد؟

پس از دوره میانه، دو سلسله پادشاهی، به‌افراط و آگاهانه، در زمینه گرایش ظاهری سلطنت‌طلبانه کتاب سرمایه‌گذاری و آن را تبدیل به

وسیله‌ای برای تبلیغات دولتی (سلطنتی) کردند: یکی سلسله صفویه در قرون شانزدهم و هفدهم و دیگری سلسله پهلوی در قرن بیستم. مسلماً زیباترین نسخه تزئینی موجود، که از زمان چاپ به معنای دقیق کلمه با استقبال مواجه شده است، به سفارش شاه تهماسب صفوی گردآوری شد که به شاهنامه هوتون<sup>۱</sup> معروف است. این نسخه نگاره‌های مشهوری دارد که گرایش‌های آشکارا شیعی فردوسی را برجسته می‌کند (صفویه سلسله‌ای بود که ادعا می‌کرد طبق سنت شیعی حکومت می‌کند) و تمام کتاب، با نگاره‌های مجلل و مهیج، در خدمت نشان دادن تصویری ایدئال، برانزده، پاک و تا حد مرگ اشراف‌گرا از دربار پادشاهی صفوی است.<sup>(۱)</sup>

دغدغه‌های سلسله پهلوی درباره این اثر به همان اندازه با صلابت بود، اما بر جنبه‌ای کاملاً متفاوت تأکید داشت: برای رضاشاه این اثر سند تمدن ایران پیش از اسلام و نیز سند تمایز ایران از همسایگان عربی و هویت نژاد باستانی ایرانیان بود، و همین که او نام پهلوی را، که نام زبان ایران پیش از اسلام است، برای خاندان سلطنتی خود برگزیده بود نشان‌دهنده این دغدغه است. هر دوی این سلسله‌ها سلطنت‌طلبی ظاهری این اثر را غنیمت می‌شمردند و از آن برای تأمین اهداف خود

---

۱. از مهم‌ترین و برجسته‌ترین نسخ شاهنامه است. حاصل انتقال اوراق این شاهنامه از خانواده هوتون به ایران، تا قبل از سال ۱۳۷۳ ه.ش، فقط یک برگ است که در موزه رضا عباسی نگهداری می‌شود و در آن مجلس نبرد بهرام چوبینه با ساوه شاه نقش شده است. در سال ۹۷۶ ق/۱۵۶۸م شاه تهماسب به مناسبت جلوس سلطان سلیم دوم این شاهنامه را همراه با هدایایی به او تقدیم کرد. این شاهنامه در سال ۱۸۰۰م در استانبول در کتابخانه سلطان سلیم سوم نگهداری می‌شد و سپس در ۱۹۰۳ در نمایشگاهی در پاریس، نخست به مالکیت بارون ادموند روتشیلد و در سال ۱۹۵۹ به مالکیت کارخانه‌داری به نام آرتور هوتون درآمد و از آن زمان در غرب به شاهنامه هوتون شهرت یافته است. هوتون در سال ۱۹۷۰ برای رهایی از بدهی مالیاتی ۷۸ صفحه از این شاهنامه را به موزه متروپولیتن بخشید. اوراقی از این اثر در سال ۱۳۷۲ ه.ش با تابلوی زن سوم از ویلم دوکونینگ معاوضه و به موزه هنرهای معاصر ایران منتقل شد. -م.

استفاده می‌کردند و با ترویج این اثر به حکومت خود نوعی مشروعیت می‌بخشیدند. در مدارس دورهٔ پهلوی کودکان را مجبور می‌کردند قطعاتی از کتاب را که وابستگی مردم به حکومت پادشاهی را نشان می‌داد حفظ کنند. به همان اندازه قطعات تأمل‌برانگیزی در شاهنامه دربارهٔ بی‌عدالتی و بی‌کفایتی حکام نالایق وجود دارد، اما روشن است که به این ابیات توجه زیادی نمی‌شد و حتی می‌توان گفت اصلاً توجه نمی‌شد و فقط کسانی که بعداً به دنبال خواندن متن کامل شاهنامه می‌رفتند - که درصد بسیار کمی بودند - به آن می‌پرداختند. رضاشاه در پیوند دادن شاهنامه با حکومت خود در ذهن عوام آن‌قدر موفق بود که عده‌ای بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ه.ش با شور و اشتیاق وصف‌ناپذیری خواهان تخریب مقبرهٔ فردوسی که رضاشاه آن را ساخته بود شدند. دیدن روشنفکران ایرانی - به‌ویژه بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ه.ش - که نوعی بی‌اعتمادی عنادورزانه به این کتاب دارند و آن را عموماً مبلّغ پادشاهی، «فئودالیسم» یا «ارتجاع» می‌دانند، که عوام را به نفع پادشاهان تحقیر کرده، چیز عجیبی نیست. آن‌ها این کتاب را نژادپرستانه می‌دانند. این دیدگاه نامیمون و به عقیدهٔ من کاملاً اشتباه دربارهٔ کتاب تا اندازهٔ زیادی ریشه در موفقیت نسبی حکومت پهلوی در استفادهٔ ابزاری از شاهنامه دارد.

خوانندهٔ فارسی‌زبان با هر‌گرایی با این پیش‌داوری سخت تحریک‌کننده به سراغ این اثر می‌رود که شاهنامه کتابی است در ستایش پادشاهی. اما فردی خارجی بدون این پیش‌داوری به سراغ آن می‌رود یا اگر چنین پیش‌داوری‌ای داشته باشد، اکتسابی است و اگر مدرکی برخلاف آن ببیند، به‌آسانی آن را کنار می‌گذارد - شخصیت‌پردازی هدیه‌ای نیست که از فرهنگی که فردوسی در آن رشد کرده آمده باشد. از سوی دیگر، این پیش‌داوری دربارهٔ ماهیت کتاب دلیل روشنی است بر حضور پایدار آن در فرهنگ ایرانیان. بدون شک شاهنامه اثری است دربارهٔ

سیاست و به گونه‌ای به سیاست می‌پردازد که در گوش هر خواننده‌ای به‌ویژه خواننده فارسی‌زبان طنین‌انداز است. و البته این اثر تا حد زیادی درباره پادشاهی نیز هست، اما درباره پادشاهی بودن بسیار متفاوت است با ستایش بی‌چون و چرای پادشاهی. اما غیرفارسی‌زبان‌ها، با وجود تمام کاستی‌ها در مقایسه با خواننده فارسی‌زبان، این مزیت احتمالی را دارند که عقیده‌شان درباره شعر در مقایسه با خواننده فارسی‌زبان کمتر ریشه در موقعیت‌های فرهنگی ایرانیان دارد.

با این‌که بازسازی افکار عمومی درباره اثر هدف اولیه من از نوشتن کتاب بوده، اما تنها هدفم نبوده است. ج. و. کایننگهام، شاعر آمریکایی، درباره پژوهشگرانی که بیش از حد به موضوع پژوهش خود می‌پردازند به‌ایجاز می‌گوید که «کنجکاو موضوع را بزرگ‌تر می‌کند.» احتمالاً همین «کنجکاو» من درباره شاهنامه آن را در ذهن من بزرگ کرده است. من کم و بیش نُه سال با این اثر زندگی کرده‌ام و در این مدت به‌ندرت روزهایی پیش می‌آمد، قطعاً هیچ‌گاه یک هفته کامل نبوده است، که آن را نخوانده باشم، یا مطالعه‌ای درباره آن نداشته باشم، یا درباره بخش‌هایی از آن فکر نکرده باشم. باور کردن این نکته سخت نیست که وقتی کسی در چنین زمان طولانی به چیزی می‌پردازد، احتمالاً برایش مهم و جالب بوده است. حتی، بدون در نظر گرفتن تعصب شخصی کنونی من درباره این کتاب، بزرگی آن همواره مرا تحت تأثیر قرار داده است. البته بزرگی مقوله‌ای مبهم است و چیزی است که ما به‌درستی یاد گرفته‌ایم به آن بدگمان باشیم و اگر از من بپرسند که منظورم از بزرگی شاهنامه چیست، به همان کلیشه‌های غیرواقعی و بدون تأمل پناه می‌برم، کلیشه‌هایی مانند وسعت و عمق آن؛ خردگرایی محض، گیرایی، و گوناگونی مباحث درباره ماهیت زندگی انسان در جهان و روابطش با انسان‌های دیگر و با آنچه با عنوان خدا و سرنوشت می‌شناسیم؛ اشتیاق نویسنده برای آنچه زمان به او داده

و تهدید به از بین بردن آن می‌کند؛ و از همه مهم‌تر جدیت او در پردازش مواد و مصالحی که در اختیار دارد و عظمت مهارت‌های روایی نویسنده. به‌علاوه، مطوّل بودن آن عاملی است که نباید آن را در فهم خواننده از اثر نادیده گرفت (چیزی حدود ۵۰,۰۰۰ بیت است، ابیاتی طولانی که هر کدام معادل دو خط شعری شعر سپید<sup>۱</sup> انگلیسی است؛ آن را مقایسه کنید با ۱۵,۵۰۰ خط در وزن عروضی شش‌وتدی ایلیاد). خواندن کامل این کتاب به‌منزله روبه‌رو شدن و زندگی کردن با یکی از اصلی‌ترین آثار ادبی جهان است، کتابی که برای فرهنگ خودش و تا اندازه‌ای برای دیگر فرهنگ‌ها آن‌قدر ارزشمند بوده است که با کمک آن به بازتعریف، یا دست‌کم تصرفات مهم در مفاهیم ادبیت و زهدان این ادبیت، یعنی زندگی انسانی، پرداخته است؛ کاری شبیه به زندگی کردن با در جستجوی زمان اذست‌رفته اثر پروست یا داستان گنجی اثر موراساکی. طولانی بودن آن رعب‌آور است، اما درست مانند پروست و موراساکی طولانی بودن از ملزومات ضروری میدان عمل و عمق کتاب است؛ اگر کوتاه‌تر بود، این‌گونه جاودان نمی‌شد.

اما در ارزیابی غربی‌ها از این کتاب تنها مقدار اندکی از موارد یادشده را می‌توان دید. آن‌ها، بنا به دلایلی که من در بخش اول کتابم به آن‌ها اشاره کرده‌ام، در بهترین حالت لجاجت می‌کنند. اولین دلیل بی‌تمایلی غربی‌ها به بزرگ دانستن این اثر بی‌رغبتی ادوارد براون به این کتاب است. قضاوت منفی او، به پشتوانه موفقیتش در معرفی ادبیات فارسی به مخاطب غربی، باعث شده است که غربی‌ها همواره با این پیش‌زمینه ذهنی به سراغ کتاب بروند. به اعتقاد من، چیزی که می‌توان آن را «دیدگاه

۱. در شعر سپید انگلیسی، که بیشتر شاهکارهای ادبیات انگلیس از جمله آثار شکسپیر، میلتون، لرد بایرون و ... در این قالب سروده شده، واحد شعر یک خط یا line است که بر وزن پنج‌وتدی دوهجایی یا iambic pentameter سروده می‌شود. -م.

براونی» نامگذاری کرد، همراه ترجمه‌های ضعیف موجود دلیل غفلت نسبی غربی‌هایی است که مستقیماً به مطالعه ادبیات فارسی نپرداخته‌اند. دلیل دوم من برای نوشتن این کتاب این است که تا جایی که می‌توانم این «دیدگاه براونی» را در غرب تصحیح کنم، و بدین منظور آرزومندم که این کتاب را پژوهشگران حماسه و شعر روایی که در زمینه‌های دیگری غیر از فارسی قلم می‌زنند مطالعه کنند، و امیدوارم این دفاع مورد توجه معلمان و خوانندگان ادبیات به طور عام قرار بگیرد. من معتقدم که دیدگاه منصفانه‌تر درباره شاهنامه به این منتهی خواهد شد که نه تنها غربی‌ها این کتاب را منبعی انسان‌شناسی، چیزی که امروزه وجود دارد، بدانند بلکه همچون اثری ادبی به آن بنگرند که ضرورت وجودش در تاریخ بشر به اهمیت داستان گنجی، ایلیاد و نمایشنامه‌های شکسپیر است.

متأسفانه، خو گرفتن با شاهنامه برای غیرفارسی‌زبانان موضوع ساده‌ای نیست. ترجمه‌هایی از نسخه کامل کتاب به زبان‌های اروپایی وجود دارد که بهترین آن‌ها احتمالاً ترجمه مول به زبان فرانسه بر اساس نسخه تصحیح خودش در اواسط قرن نوزدهم است. اگرچه ترجمه مول دقیق است و هنوز هم منبعی معتبر است که می‌توان به آن مراجعه کرد، و اگرچه با در نظر گرفتن محدودیت منابعی که مول در اختیار داشته ترجمه او کار علمی ماندگار و ستایش‌برانگیزی است، آثار جدید نسخه او را به شکل بنیادینی تغییر داده‌اند. امروزه این‌گونه تصور می‌شود که نسخه مول تعداد بسیار زیادی بیت و حتی رویداد و داستان الحاقی دارد و نسخه‌های امروزی تلاش دارند که بسیار کم‌حجم‌تر باشند. به طور خاص، مقدار زیادی از جزئیات شگفت‌آور و غیرمعقول که در نسخه‌های قرن نوزدهم (مانند نسخه مول) وجود دارد امروزه الحاقی خواننده می‌شوند، که در آن‌ها فردوسی بیشتر از آنچه پیش‌تر فرض می‌شد مورخی هوشمند و بی‌تخیل دیده می‌شود. از زمانی که این دیدگاه اصلاحی درباره شاهنامه رواج یافته، هیچ

ترجمه‌ای از نسخه کامل کتاب به عمل نیامده است، هرچند ترجمه‌هایی از برخی قسمت‌ها صورت گرفته که برجسته‌ترین آن‌ها ترجمه جروم کلینتون از داستان سهراب و رستم است (واشینگتن، ۱۹۸۷).

غیر از نسخه کلینتون ترجمه‌های جالب قدیمی تری هم از شاهنامه به انگلیسی وجود دارد. تنها نسخه کامل ترجمه جورج و ادموند وارنر (لندن، ۱۹۰۵-۱۹۲۵) به شعر سپید است؛ این ترجمه نیز بر اساس قسمت‌هایی از نسخه نامطمئن قرن هجدهمی و نوزدهمی چامپیون و اتکینسون صورت گرفته است. در دسترس‌ترین ترجمه انگلیسی نسخه روبن لوی است (چاپ اول در ۱۹۶۷، قبل از چاپ بازبینی شده نسخه نه جلدی مهم مسکو در ۱۹۶۶-۱۹۷۱، نسخه‌ای که خود نیز کم‌کم از درجه اعتبار ساقط می‌شود). ترجمه لوی تمام کتاب را از ابتدا تا انتها، به نثر، بازنویسی می‌کند و فقط قسمت‌های طولانی آن را کنار می‌گذارد. این حذفیات در قالب خلاصه تشریح شده است. ترجمه وارنر با وجود الفاظ بی‌محتوا و بی‌دقتی، که بیشتر به دلیل استناد به نسخه نامعتبر است، به نظر می‌رسد از ترجمه لوی برتر است، زیرا به عقیده من لوی به شکل تزلزل‌ناپذیری جالب‌ترین قسمت‌های کتاب را حذف کرده است.

نسخه لوی را می‌توان مدرک بلندبالایی از دیدگاه عامیانه درباره کتاب فردوسی دانست. او از هر فرصتی برای ترجمه عبارت‌ها و صحنه‌های جنگی در عظمت و شکوه حکومت پارسیان استفاده می‌کند و اغلب به حذف عبارت‌هایی می‌پردازد که در مورد این دیدگاه عامیانه که کتاب درباره جنگ و مدح است تردید می‌کشد. به عبارت دیگر، او نسبت به شاهنامه همان دید عامیانه دیگران را داشته است: حماسه‌ای سطحی که به جنگ و پیروزی یک طرف این جنگ می‌پردازد، به شکل گسترده‌ای پادشاهان کشور را می‌ستاید و دشمنانش را تحقیر می‌کند، و کمابیش تمام کسانی را که با دربار مرتبط نیستند نادیده می‌گیرد. اگرچه می‌توان حدس



زد که ترجمه او حاصل رنجی عاشقانه است و اگرچه او شایسته احترام است و ما به خاطر تلاشش در انتقال اثری بزرگ از زبانی به زبان دیگر سپاسگزار او هستیم، حاصل تلاش او تقویت این دیدگاه عامیانه غیرکارشناسانه غربی‌هاست که شاهنامه مجموعه‌ای طولانی، کهنه و پلاسیده و تقریباً سطحی از داستان‌هایی است در مدح شاهان پارسی. یکی از پیش‌فرض‌های کتاب پیش‌رو اثبات این نکته است که شاهنامه چیزی فراتر از این است، بی‌نهایت پیچیده‌تر و جذاب‌تر از آن است که در چنین خلاصه‌ای بگنجد. به عقیده من، بزرگی حقیقی اثر در پیچیدگی‌های روایت اسطوره و در توصیف درون و اضطراب درونی پهلوانانش است، و در این نکته که پهلوانان کتاب و خود شاعر نه تنها از ارزش‌های سطحی حماسی تمجید نمی‌کنند بلکه آن‌ها را به نقد هم می‌کشند. این درونمایه‌ها را تنها در بافت حماسه، با ارزش‌ها و دغدغه‌های خاص خودش، می‌توان خلق کرد، اما این بافت نباید چشم ما را بر نقد این ارزش‌ها ببندد، ارزش‌هایی که با ساختار حماسه عجین شده است. محور اصلی تمرکز من در بخش‌های بعدی این کتاب توجه به همین تردیدها و انتقادهاست. از آنچه پیش‌تر گفتم می‌توان این استنباط روشن را کرد که من قصد دارم دو نوع خواننده مشخص را مخاطب قرار دهم، یکی آن‌که با کتاب آشناست و دیگری آن‌که آشنا نیست. بقیه این مقدمه خطاب به آن دسته از خوانندگان است که با کتاب آشنایی چندانی، بجز از طریق ترجمه‌های موجود در غرب، ندارند.

شاهنامه در نیمه آخر قرن دهم و سال‌های نخست قرن یازدهم نوشته شده است، و اگرچه - از آن‌جا که به موضوعات پیش از تاریخ و نیمه‌تاریخی پرداخته است - ریشه‌های آن به گذشته خیلی دور برمی‌گردد، کتابی است محصول زمان خودش. ایران در نیمه‌های قرن هفتم به دست لشکر فاتح مسلمانان اشغال شد.

این فتح برای ایرانیان دو پیامد داشت: از نظر گروه زیادی از نسل‌های بعدی ایرانیان پیامد اول اقبال بلند و پیامد دوم فاجعه بود. اولی، پیامد مثبت، این بود که ایران به کشوری مسلمان تبدیل شد؛ پیامد دوم، که خیلی کمتر از آن استقبال شد، این بود که کشور دیگر به دست پارسیان بومی اداره نمی‌شد و تمام شهروندان قدیمی‌اش از بین رفته بودند.

کمی پس از فتح اعراب، ایران به یکی از بخش‌های خلافت اسلامی تبدیل شد که ابتدا از دمشق و تحت لوای بنی‌امیه (۶۶۱-۷۵۰ م) و سپس از بغداد و تحت نام بنی‌عباس هدایت می‌شد. دلیل اصلی پیروزی انقلابی که به نابودی بنی‌امیه در آسیا انجامید حمایت زنادقه‌ استقلال‌طلب پارسی بود. اما با این‌که پارسیان دیگر یک قوم شکست‌خورده صرف، آن مردمان درهم‌شکسته زیر سلطه بنی‌امیه،<sup>(۲)</sup> نبودند و در دربار بنی‌عباس نفوذ فراوانی پیدا کرده بودند (مثلاً از طریق خانواده برامکه در نقش کارگزاران حکومتی)، کشور همچنان به عنوان چند استان تحت حکومت یک خاندان عرب بیگانه نگرسته می‌شد.

هرچند در اواخر حکومت عباسیان، یعنی زمان حیات فردوسی، استان‌های شرقی همچنان ظاهراً زیر نظر خلیفه اداره می‌شدند، چیزی شبیه به خودمختاری از بغداد داشتند. به طور خاص در خراسان تحت حکومت کوتاه خاندان بومی سامانیان - که والی‌های منصوب‌شده خلیفه عباسی بودند - رنسانس فرهنگی پارسی‌ای در آستانه تحقق بود. به این ترتیب که زبان دربار از عربی به فارسی تبدیل شد و، مهم‌تر از همه، فارسی زبان شعر دربار شد.<sup>(۳)</sup> شاهزادگان سامانی به هویت پارسی خود افتخار می‌کردند و نوعی باستان‌گرایی را که بر قدمت و بی‌همتایی گذشته پارسیان تأکید می‌کرد تشویق می‌کردند. فردوسی به طبقه «دهقان» (خرده‌مالکان زمیندار) تعلق داشت که آن‌ها را حافظان سنت و افسانه‌های بومی می‌دانستند و خود او در قسمت‌های متعدد کتاب (به‌ویژه در آغاز

کتاب) اشاره می‌کند که چگونه داستان‌های مربوط به گذشته کشورش را با وظیفه‌شناسی جمع‌آوری کرده است، چگونه کتابی تاریخی که تازه گردآوری شده بوده منبع اصلی‌اش شده است، و چگونه آن داستان‌هایی را که از طریق سنت شفاهی به او رسیده‌اند یافته است.

بنابراین، شاهنامه محصول مستقیم پیدایش مجدد هویت و ارزش‌های بومی پارسی است، و مانند بیشتر حماسه‌ها انسان‌های تحسین‌شده آن‌هایی هستند که با همسایگان غیربومی خود در جنگ‌اند. اما، با تغییر اوضاع، رنسانس استقلال فرهنگ پارسی سامانیان دوام زیادی نیاورد و شرق ایران در زمان حیات شاعر به دست محمود غزنوی (در افغانستان)، ترکی بومی، افتاد. فرهنگ فارسی حتی تا درون دربار محمود هم نفوذ کرده (۴) و خود او یکی از حامیان اصلی شعر فارسی بود. با وجود این، فهم این‌که چرا او علاقه چندانی به شاهنامه نداشت چندان دشوار نیست، زیرا این کتاب شرح پیروزی‌های مکرر پارسیان بر ترک‌ها بود، و ترک‌ها و پادشاهانشان را نمایندگان جنبه شیطانی خلقت، یعنی اهریمن، معرفی می‌کرد. و، در واقع، افسانه‌های مربوط به این‌که فردوسی کتاب را به دربار پادشاه پیشکش کرده، اگرچه تا حد زیادی جعلی است، احتمالاً مایه‌هایی از حقیقت دارند. این‌گونه ضبط کرده‌اند که محمود علاقه چندانی به کتاب نشان نداد و فردوسی در زادگاهش در خراسان خشمگین و افسرده عزلت‌گزید.

مرسوم است که شاهنامه‌پژوهان کتاب فردوسی را به سه قسمت تقسیم می‌کنند: نخست اسطوره‌ای، دوم افسانه‌ای و سوم «تاریخی».<sup>(۵)</sup> من در این کتاب قسمت اسطوره‌ای و افسانه‌ای را کمابیش به شکل پیوسته و مرتبط با هم فرض کرده‌ام، به شکل یک بخش و نه دو بخش جداگانه (مرز بین این دو بخش به روشنی مرز بین قسمت افسانه‌ای و «تاریخی» نیست)، و مدام قسمت اول کتاب را، که منظورم قسمت اسطوره‌ای-افسانه‌ای

است، با قسمت دوم آن یعنی قسمت «تاریخی» مقایسه کرده‌ام. شکاف، اگر بتوانیم این کلمه را برای آن به کار ببریم، تقریباً در زمان اسکندر (الکساندر بزرگ) رخ می‌دهد.

شاهنامه تاریخ ایران را از ابتدای خلقت تا زمان حمله اعراب در نیمه قرن هفتم میلادی روایت می‌کند. این حمله جامعه ایران را عمیقاً تغییر داد. سلسله پادشاهی حاکم (ساسانیان) از صحنه روزگار محو شد؛ اسلام دین حکام و به مرور زمان دین همه کشور شد، یعنی جایگزین شکل «مجوسی» دین زرتشت که دین رسمی دولت ساسانی بود و همچنین جایگزین دین‌های متعدد مرسوم (مانند نسخه‌هایی از دین زرتشتی، مسیحیت و بودیسم) در کشور شد؛ زبان گردشی بنیادین کرد و از درون این آشفته‌بازار زبان فارسی امروزی به تدریج پدیدار شد. بیان تأثیر عمیق این تغییر با معیارهای غربی دشوار است، چیزی که از نظر ماهوی شبیه است به تغییرات بریتانیا پیش و پس از فتح نرمان‌ها در قرن یازدهم – در این جا نیز زبان دچار انقلابی بنیادی شد و نیز گروه نخبه حاکم جایگاه حاکمان قبلی را تا حد برده و تهدست تنزل دادند؛ اما پادشاهان نرمان، با وجود ایجاد این تغییرات عظیم در جامعه بریتانیا، همچنان متعلق به همان تمدن پیشینیان ساکسون خود بودند که بر انگلستان حکومت کرده بودند و، به علاوه، هر دو گروه دین مشترکی داشتند. با این همه، این قیاس شاید از این جنبه مفید باشد که به یاد داشته باشیم تجربه پارسیان دردناک‌تر و انقلابی عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر بود. بدبینی مفرط بریتانیایی‌ها به هر چیز فرانسوی را می‌توان با بدبینی مفرط پارسیان به هر چیز عربی مقایسه کرد، که البته هر دو دلایل مشابهی دارند.

با توجه به مطالب یادشده، شاهنامه از یک منظر چیزی شبیه به نوعی باستان‌شناسی ادبی و از منظری دیگر اسطوره‌سازی شاعرانه گذشته و هویت ایرانی است. یکی از تکان‌دهنده‌ترین جنبه‌های تمدن ایرانی، و

جنبه‌ای که می‌توان آن را یکی از عوامل باقی ماندن انسجام شگفت‌انگیز ایرانی در برابر آشوب‌های ویران‌کننده بعد از فتح اعراب در نیمه‌های قرن هفتم دانست، همین باستان‌گرایی بیدار شونده مکرر ایرانیان بوده است.<sup>(۶)</sup> سلسله‌های پادشاهی ایرانی اسلامی، به‌ویژه آن‌ها که تمایلات جهانگشایانه امپریالیستی داشتند مثل تیموریان و صفویان، آگاهانه آداب و رفتار درباری / سلطنتی ساسانیان پیش از اسلام را الگوی حکومتداری خود قرار می‌دادند، البته تا آن‌جا که به آن‌ها دسترسی داشتند.<sup>(۷)</sup> خود ساسانیان به‌صراحت هخامنشیان را الگوی خود قرار می‌دادند، و آن‌گونه که از معماری و کتیبه‌های هخامنشیان برمی‌آید آن‌ها هم از پادشاهی مادها و پیش از مادها که بر ایران حکمرانی داشتند تقلید می‌کردند. حکومت قرن بیستم پهلوی برای خارجی‌ها، و برای خیلی از ایرانی‌ها، از این نظر که به تبلیغ اسطوره ایران امپریالیستی باستانی در جهت مقاصد خود می‌پرداخت ممکن است اندکی مأیوس‌کننده به نظر برسد، اما در واقع با این کار سنت کهنه ایرانی را دنبال می‌کرد. آن‌ها با برگزیدن فردوسی همان کاری را انجام دادند که حامیان اولیه خود فردوسی در گردآوری کتاب تاریخ ایران و قرار دادن آن در اختیار شاعر به عنوان منبع انجام دادند، البته احتمالاً اندکی بی‌باکانه و سراسر تری. کاری که آن‌ها انجام دادند چیزی بیشتر از کار شاه‌تهماسب صفوی نبود. او نسخه مصور مجللی از شاهنامه را گردآوری کرد که در آن همه پهلوانان دستار قرن شانزدهمی متعلق به صفویان را بر سر دارند - دستمال سری که حتی در زمان خود فردوسی هم وجود نداشته چه رسد به زمان اسطوره‌ای داستان‌هایش.

فردوسی در بیان داستان گذشته ایران پیش از اسلام کتاب خود را به‌صراحت حول محور سیاهه‌ای از پادشاهان ایرانی سازماندهی کرده است؛ او دوره زمامداری پنجاه پادشاه را توضیح می‌دهد، و با این حساب

کتاب در بادی امر هم وقایع‌نگاری تاریخی پادشاهان است و هم تبارشناسی (بیشتر افسانه‌ای) خاندان پادشاهی. بقیه داستان‌ها در اطراف این ساختار محوری، گاهی مستقیم و گاهی غیرمستقیم، و بر اساس آن رخ می‌دهد. این داستان‌ها در حاشیه درونمایه اصلی کتاب قرار می‌گیرند، اما در میان روایت‌های اصلی تاریخ و تبارشناسی سیاهه‌ای از حکام بیان می‌شود که بازمانده پهلوانی برجسته یعنی نریمان هستند و در منطقه سیستان حکمرانی می‌کند. این خاندان برای پادشاهان ایران مشاور و پهلوان تدارک می‌بیند - مثال مشخص رستم است، بزرگ‌ترین جنگاور و برترین پهلوان ادبیات عامیانه تمدن ایران. من این‌جا برای تسهیل پیگیری موضوع بحث این کتاب برای آن‌هایی که با شاهنامه آشنایی قبلی ندارند، یا تنها برخی قسمت‌های خاص آن را خوانده‌اند، خلاصه‌ای از پی‌رنگ کتاب ارائه می‌دهم. این نکته را باید مد نظر داشت که کتاب بسیار طولانی و شاخ و برگ‌های پی‌رنگ آن بسیار پیچیده است؛ بنابراین به‌ناچار (و به طور خاص زمانی که به بخش ساسانیان کتاب می‌پردازم) این خلاصه را اندکی ساده بیان می‌کنم، هرچند عقیده دارم که هیچ قسمت مهمی حذف نشده است. همچنین سعی کرده‌ام این اطمینان‌خاطر را ایجاد کنم که هیچ تحریف جدی‌ای در دیدگاه من درباره این‌که جالب‌ترین عبارت‌ها و قسمت‌های کتاب کدام هستند صورت نگرفته است.

کتاب با تضرع به درگاه خداوند آغاز می‌شود، به دنبال آن قطعه‌ای در ستایش خرد می‌آید؛ سپس توصیف کوتاهی از خلقت جهان، انسان، خورشید و ماه و بلافاصله پس از آن ستایش پیامبر اکرم (ص) می‌آید. سپس قطعه هیجان‌انگیزی درباره چگونگی گردآوری منابع می‌آید، که احتمالاً برخی حقایق واقعی را در خود دارد و همچنین احتمالاً نشانه‌ای از روش کار کتاب به دست می‌دهد. سرانجام، یاد‌گذاری از دقیقی می‌شود (فردوسی پس از دقیقی، که پس از سرودن یک هزار بیت به